

# خیرات حسنا

۹۹

## سوسن

بزم بعضی اسم محدثه عظمیٰ ماد بصیرت صاحب الزمان و امام الاذن و ابنا  
 عمل الله تعالیٰ وجهه سوسن بوده اما چون بقول اقویٰ واضح تر جبر است  
 که مرتب زکری باشد در حرف نون ذکر آن معطر بیاید انشاء الله تعالیٰ  
 و در اینجا بر ماست که تنبیهی بر اشدت تنایم  
 پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشایخ التشاء در ضمن ترجمه  
 حال سوسن عباد را به مشاهده نمودیم که بنظر برات و نجر برات او این  
 استیلا به جمل و غرض و زمان جهالت افزان مفرضین که در شوق عصا  
 ملین جد داشتند و معادات ملل اسلامت را برای پیشرفت کار خود  
 فوزه عظیم می پنداشتند بیشتر شبیه بود تا بنکارش و گفتار آنان که امر  
 صرفه عالم اسلامت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هدایات که  
 اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از پنجاه نهایت افسوس حاصل  
 شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدستان می نمودیم  
 و در بند جامعه اسلامت و اتحاد ملل مقتدر نبودیم حجت بود و برهان  
 احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فریقین را  
 بدان اسناد است و مبین ضلالت و رشاد **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ**  
**بَيْتِنَا وَيَجِيَّ مَنْ جِيَّ عَنْ بَيْتِنَا** خلاصه آن منظور و مقصود هم دهان دالت  
 و باهر از زبان خاموش نشک دیده را ندیده انگاشت و سر حق مشا  
 بگذاشت

## سید ابنت عبد الرحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی التجیب است که از بطن جوهره بنت هبته الله  
 که ترجمه حال او گذشت متولد شده مشارالیهها محدثه بنت محدثه مشایخ

## سیده الحلبیه

از اعیان زمان صلاح الدین صفد است و معتصم مشارالیه در کتاب  
 عنوان النصر که حاوی تراجم احوال مشایخ آن عصر است ذکر کرده از نموده

# خیرات حنا

۱۰۰

این زن در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و چون نام اصلی او شهیده  
میباشد در حرف سنین شرح حال او پیا پیا بدانشاء الله

## سیدة

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیعت و شهادت حلیفه از خلفا  
بنی عباس بوده و طفل بیک سلجوقی او را از وی بیچ نموده لکن قبل از زفاف  
طفل بیک درگذشت قویصیح آنکه چون طفل بیک محمد بن میکائیل بن  
سلجوق اول پادشاه سلجوقی در خراسان و عراق و آذربایجان اسپلا  
یافت در سال چهار صد و چهل و هفت هجری بمبغداد رفت و با حلیفه  
قائم بامر الله بیعت کرد و حلیفه او را سلطان دکن الدین بنین امیر المؤمنین  
لقب آد و دست ملک رحیم دپلی را طفل بیک از تصرف در بغداد گرفتار  
نمود و خود را ایتا استقلال برافراشت برادر ما در پیش ابراهیم بنای طغینا  
گذاشت طفل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کار ابراهیم را بناخت  
در این او ان یعنی در زمان غیبت طفل بیک از بغداد بسایر کس از امر آد  
دیلم درین بلد تسلطی بهم رسانیده قائم حلیفه را محبوس کرده خطبه بنام مستنصر  
علوی حلیفه مصر خوانده حلیفه در محبس قائم بطفل بیک نوشت و از او  
خواهش نمود که بمبغداد آید و وی را از آن بلیه برهانند طفل بیک متوجه  
بغداد شد و بسایر چون این خبر شنید بکربنجت و مهنارش عجله کرد بسایر  
حلیفه را با او سپرده بود قائم بامر الله را با استقبالی طفل بیک برود چون طفل بیک  
موکب حلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوی بی جای آورد و پیاده دزد  
رکاب قائم روان شد قائم گفت اربک با و کن الدین و ظاهر این است که این  
لقب دین و ضمیمه القاب طفل بیک گردیده در هر حال حلیفه و طفل بیک  
بمبغداد آمدند و این در اخذ بقیه سال چهار صد و پنجاه و یک هجری بود  
و چون قائم بار دیگر بقوت طفل بیک بر مسند خلافت نشست و امندان کامل  
از بهم رسانید در سال چهار صد و پنجاه و چهار سیده دختر خود را بنی  
بطفل بیک داد بعضی گفته اند طفل بیک سیده دختر حلیفه را خواستگار شد

# خیرات حسنا

۱۰۱

وخلیفه از قبول منرا و جت آباد داشت عیبد الملک کتیب و وزیر با کفایت طغرل  
بیک قائم دارا چه نمود و چه کسیر از عقد و نکاح طغرل بیک با سیده بطرف  
و بی روانه شد که در آنجا با میرزا قاف پور از دکن قبل از وقوع در هشتم ماه  
رمضان سنه چهار صد و پنجاه و پنج طغرل بیک بعزت و عافیت در گذشت

## سده

مادر مجدالدوله دلیلی از آل بویه بوده و چندگاه زمان حکمرانی و سلطنت را  
بدست داشتند بیپن آنکه چون فخرالدوله پسرش مجدالدوله را  
که صغیر بود در بی جای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیده  
که زنی عاقله بود امور ملکه را کفالت و رسیدگی می نمود و بدل و بخشش  
و عدل و انصاف سیده مادر مجدالدوله مشهور است چون مجدالدوله بسوی  
بلوغ رسید در مه نام و اعمال با مادر بمخالفت پرداخت سیده از او برمیخیزد  
و بقلمه طبرک رفت و نیم شب از آنجا حرکت کرده بگردستان شافق بدین  
حسنویه حکمران گردستان شرایط استقبال و تکریم را بمجای آورد و با  
عساکر آنستامان در ملازمت سیده منوجه می گردید مجدالدوله بمقتله  
مادر اما مغلوب دستگیر شد و سیده بازمستقلاً بکمران می پرداخت  
و همت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گاشت خود در پس پرده می نشست و با  
وزیر پسر اسطوخودوس می گفت و با سفرایه سلاطین معاونه می نمود و کلمات  
سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی به سفیر می نزد سیده  
فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خطبه بنام من و اگر نمیکند اما  
چنگ باش سیده در جواب گفت تا شوهر مرزنده بود خیار منم کردم اگر  
سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد حالا تشویش ندارم و میدانم که سلطان  
محمود مرد عاقله است و پیدا اندکار چنگ را بنا بر نیت فتح و شکست هر دو  
ممکن است اگر بر من غالب آید بر سوه و بی غلبه کرده و این هنر نیست و اگر مغلوب  
من شود از ضعف شکت خورده و این برای سلطان منک بر وجه است اینها  
بمقتله نامن اقدام ننمایید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکند

گویند

# خیرات حسنا

۲۰۲

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلی بپیشید تا اقل ویتدی کرده گفت  
 سخن سنجیده و درست است تا بپاد از بن حضورت در گذشت خلاصه کن  
 از آنکه سیده و زوی چند بر استقلال حکومت کرده گاه پسر را بخشید و  
 یار دیگر افرایک را بر سر مجدالدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست  
 سیده بود و او شمسالدوله برادر مجدالدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر  
 کاکی پسر ابی بکر را نیز اصفهان فرستاد و تا سیده زنده بود بر و تو و نظم  
 ملک مجدالدوله می افزود چون او در گذشت فویت هرچ و مرچ گشت  
 همدان را و اوایل سال چهار صد و بیست و هجده سلطان محمود غزنوی لشکر  
 بمراوه کشید و این مملکت را مستخر کرد و مجدالدوله و پسرش اسود را با خود  
 او بگرفت و مقتیداً بغزنین فرستاد

## سیده

از جوانی مختصداً بالله عتبا به بوده و شعب نام داشت چون مقتید بالله  
 از بطن او بوجود آمده بخلاف رسید پسر از جلوس پسرش بمسند خلافت او را  
 سیده لقب دادند اما بعد از چند وقت مقتید مخلوع و مقتول شد و مادرش  
 سیده از فاهر بالله صدقات زیاد دید

## سیرین

خواهر مادریه قطیه است و مادریه قطیه و خواهرش سیرین را مقول میسرین  
 بر ای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و آنحضرت سیرین را  
 بحسان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حسان از بطن او بوجود آمد و  
 خود مادریه قطیه در سلسله زوجات مطهرات حضرت رسالت پناه  
 منسلک گردید و ترجمه حال مادریه بناید انشاء الله تعالی

# حرف شادین

شادین در اصل بمعنی اهویزه است که شاختر و آمده و از مادر و نحو مستغنی

# خیر انجمن

۲۰۳

شده باشد و اعزاب بعضی از جوانی را با این اسم نامیده اند و از آنجمله است  
شادان جاوید اسحق بن نجیح که بحسب خلق و لطف منظر مشهور بود و در فن  
موسیقی و نظم شعر مهارت داشتند چنانکه اشعار و بلر اکرام از شایع فکر و طبع  
خود او است در مجلسی خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

ظبی تکاملی نه پاینده حسنه	فرهی بیچینه و ثناء بصدقه
و الشمس نطلع من فرند جینه	و البدر یغریب فی شفاؤ خده
ملك الجمال باسره فکاتنا	حسن البریه کلها من عنده
یارب هب لی وصله و ثباته	ابد اقلک بغائش من بعد

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت ای ادر حسن و جمال و صباختی و ملاحت  
غیر از تو کیست که این اشعار را بتوان با و راجع کرد و خواند شادان در جواب  
گفت

فان یحی نالین عیون کثیره و اضعف عن کمانه حین اکتم  
شاربه

یکی از معنیها که آمد کورد را غایب و از خواننده ها سبک عبا پیر بوده در وقت  
متولد شده اگر چه پدرش از اولاد سناقر بن لوی مغر و فیر بنی قاجر و از احوار قو  
اما چون مادرش کتیر سیود و پدرش نیز فرزند بی او و انکار می نمود در وقت  
رقیت افتاد و بقول او او از زنده فروختند و خان قوچه از بنی هاشم او را مالک  
شد و تربیت کرد و معلم برای او قرار داد و آخر الامر مملوک ابراهیم بن المهدی  
گردید و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و شهرت شد  
و تفصیل رقیت و ازادی او در جلد چهارم کتاب باغایه مسطور است

## شاعران انگلیس

لفیضند از کونته اشهر ادبیه کما اندلس است که شرح حال او پیشتر نگاه شد  
چون در نظم شعر بدیده طوایف داشتند و کمال اشعار را حاصل نموده او را با این

لقب ملقب ساختند اند

## شاه سلطان

اسم

# خیرات حسنا

ع ۱۰

هم چند نفر مخدومه از زنهای با عصمت عثمانی است از آن جمله است دختر  
سلطان سلیم خان اول که زوجه **لطیف پاشای** صدراعظم بوده و بمرکز افتد  
ارادت داشته و در محله داور پاشای اسلامبول مسجد جامع و خانقاهی  
بنا کرده است و بعدها آن خانقاه نامدوسه نموده در صحایف **الأخبار**  
مکتور است که چون **لطیف پاشا** مرد جسور و شهنشاه بود و چنانکه باید پاشا  
سلطان و فخر و عظمی بود از منصب وزارت **عظمی** معزول شد و نابین زن و  
شوهر فقیر تو گردید

یکی دیگر شاه سلطان دختر سلطان سلیمان است که تکیه شاه سلطان واقع  
در محله **ایوب (اسلامبول)** بنا کرده  
در تاریخ جودت پاشا و در جلد هفتم صحایف **الأخبار** میگوید شاه سلطان  
بیز اسم دختر سلطان **مصطفی خان ثالث** بوده و مشارالیه با عبادت و زهد  
و اعانت فقرا و دستگیری ضعیفا شهرت دارد و بطنه بعضی ابناء

خبریه است

## شجر الدر

ملکه مصر و از مشهورات مسلمات است از درجه کینزیم بمقام عزیزی رسید  
این زن ترکم ترا بود که ملک مؤتدا و الفداء اسمعیل ایوبی میگوید بعضی  
گفته اند شجر الدر همیشه بود در ترکیه بهر حال تواریخ قطر مصر و غیره بر اخبار  
و ترجمه وی اشغال دارد کینش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح  
نیم الدین ابو الفتح ایوب فرزند خلیل نام داشت و این خلیل بود که درگذشت  
و ملک صالح شوی شجر الدر بنادر ملک عادل سیف الدین ابو بکر است و  
این سلسله را اگر ادوا و اقبوسه پیمان کند و ایشان زمانه لا یوقدر مصر و شام  
و بمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدینا سلامتیه نمودند  
سلطان صالح الدین یوسف بن ایوب اگر چه الحقیقه اول این سلسله است  
میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ پیش از تواریخ اسلام است و مجاهدان  
و حر و با و را از شدت شهرت ضرورتا شایسته است و نه الواح اینطایفه

بعد از

# خیرات حنا

۱۰۵

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوبی شوی شجرالدرد حکم انقراض او کردند  
و اصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقه هکارتیه از اکراد ایران زمین  
و بلده دوین مثلث ایوب بد سلطان صلاح الدین و شیرکوه عم وی از  
اعمال اذربایجان میباشد شیخ تقی الدین مقرنی هم میگوید چون در سال  
ششصد و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در کاب پرتو واد بر سر شهر  
دمیاط آمده آنقدر با بنگل صاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب  
ایوبی که سلطان وقت بود مرخصی در دمشق توقف داشت و مدافعت  
در زمان بیعت دمیاط در حرکت آمد و قتی که بمحل موسوم به اشوم طناع  
رسید مرض او شدت کرد و در گذشت شجرالدرد که در صحبت و کاب بود  
تدبیر مردانه نمود و در اخفاء موت سلطان اهتمام تمام و کرد و گرفتار  
تو را نشاء بن ملک صالح نجم الدین را از حین کفایت کرد و بحدی طریق  
انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که نا حضور تو را نشاء تمام تکالیف  
اردو و برقرار سابق بعمل می آمد و طبقات و کارگزاران دولتی همه روزه  
بدرگاه میامدند و سناط سلطان کشیده میشد و تمام احکام و اوامر قضی  
و بسط و حل و عقد را شجرالدرد خود مباشرت میکرد و امور سلطنتی را بشخصه  
اداره نموده بود لاجرم بزبان هیچکس از فوت سلطان سخنی نمیکشید  
و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استخفا بهم نرسانید و اگر شجرالدرد این  
تدبیر بکار بندید بود جمیع اردو و کسب این پادشاه لشکر فرنگ میکرد بد خلاصه  
چون تو را نشاء مکتوب شجرالدرد اقرار آن نمود و از ماجری مطلع گردید که  
نیمه ماه رمضان از حین کفایت حاکم کرد و قتی که بدمشور رسید در قلعه  
دمشق بتحت سلطنت مصر و شام جاوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هفتم  
رمضان سال ششصد و چهل و هفت هجری بود انگاه از قلعه دمشق خارج شد  
و صالیحه منزل کرد و از آنجا بنام ملک مصر نصبت نمود و در بیت و یکم  
ذی قعدة بمنصوره رسید و شجرالدرد جمیع وظایف حکمرانی و تکالیف فرما گذارید  
از آنوقت بتو را نشاء که ملک معظم لقب یافته بود و اگر او تقوی پس نمود

# خیرات حسنا

۱۰۶

و بی ملک معظم سپر ناسنوده پیش گرفت و در ندر وقت و صلاح مملکت  
خطا کرد و بجزیره را که در آنوقت عده لشکر و جبره عسکر بود تداهد کند نمود و  
هنگذ نسبت بشجر الدر و فشاری بر خلاف مامل پیش گرفت و او را تخویف  
هیچ کرد و او را از ذخایر و ابا هرید و خویش از و مطالبه میکند تا شجر الدر  
بسو آمد کس نرد حق بشیر فرستاد و جو مریع بر او را بر باد داد و خود بشیر  
سلطنت مصر و شام جلاوس نمود خلاصه این واقعه آنکه سلطان مصلح  
نجم الدین ایوب کروی از محالی خود را رعایت فوق العاده کرده در دو این  
دو لایح اخل ساختن ایشان را بر سایر طبقات نو گرفتند بختیده نام ایشان  
بجزیره کناره بود و شمار اجتماعت را از هفتصد و پنجاه الی یک هزار تمام  
فوشتر اند و تمام ایشان ترکه ترا بودند و همین جماعت اند که بعد از سلاله  
کردیه (سلسله ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت محالی  
عباسی را از دوزان همین بجزیره و جهت این ترک پرورد آن بود که چون ملک  
صالح نجم الدین ایوب مندکور بتخریک و تخریب اعیان مصر و برادرش ملک  
غاد که خروج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کار بی از پیش  
نبرد لاجرم جمیع سپاه و اعوان و اضار و شیرا کنده شدند مگر هشتاد  
نفر از غلامان و جوید ترکه ترا با جا اعتی از خواص اصحاب که عد ایشان  
به بیت نصر رسید این یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدر در کله  
محبوس گردید همچنان مقیم کرد بودند و از حدود و حواله آفری خود  
مفارقت رواندا شدند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از خبر  
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفادار بی و نمک شناسی و منظور هم  
داشت و در سلطنت خود آن جنس را تربیت همی فرمود و بعد ایشان  
بجزیره را بی پنا کرد و آنها را خاضع و بطانته خویش قرار داد و چون مرکز  
در باره و لایحه را از قلعه جبل بقلعه روضه نقل نمود این گروه را با خویشین  
در داخله قلعه منزل داد و اسم ایشان را بجزیره نهاد

ملک معظم توران شاه بن ملک صالح ایوب چون بار دوی سلطنت کرد در



# خیرات حسنا

۱۰۷

متشکل بود و سپید تخت نسبت با این جماعت که هر یک تیره امارت و سپیده  
و نهایت استیلا و بسطید را در کار نهاد و لکن بهم رسانیده بودند اساء تا آغاز  
نمود و هم شجر الدر را با انواع و عیب تحویف و تهدید کرد لهذا شجر الدر  
با کبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمناً چنین بر نکاشت که شما دیدید من  
بعد از فوت شوی خود چگونه ضبط امور کردم و در تهید سلطنت این جوان  
و موقوفه ام روی ناچهره مقام افدام و اهتمام و زهدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود  
هر روزه مرا بکنک و هلاکیم سپیدهد و در هر اسر و وحشت می افکند جماعتی را  
که بیهوده و مالک رقاب خو اجه در گذشتن خویش در تقرب و تقدیم و  
حظوت و مکانت با خائفون مذکور جهت جامع شدن این حال را سخت انکار  
نمودند و با یکدیگر هم عهد کردید در بدیت و نام محرم سال ششصد و چهل و شش  
هجری به ملک معظم قورانشاه بن ابوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سپین  
سلطنت سلسله اگر ادبنا یو یج رد پار مصر با فقر اخر کله رسید بعد از آنکه  
هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم می راندند  
و زمان پادشاهی ملک معظم پسر ملک صالح نیم الدین ابوب چهار ماه و یک روز  
بود و بجز تپ حساب لواضع چون قورانشاه را کشند شجر الدر را پادشاهی  
برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در  
مناطها و احکام و قرا امین دولتی چون توفیق می کرد بعنوان والد خلیل امضا  
مینهود و نفیس سکه او با این عبارت بود (المستعصمینه الشاهجینه ملکه الملیار  
والذہ المنصور خلیل خلیفه امیر المؤمنین) و جماعت بجز پدید زهین بوفی عسکر  
که بر سر فرنگیان بود در لپرها کرده و کشتارها نموده بودند و عاقبت هم ایشان  
مدینه میا طرا اشرداد نمودند و از پر کترواد مقدم سپاه فرنگ چاه صده  
هزار دینار نعلها گرفتند و در تمام صفر اردوی سلهین از منصوره حرکت  
کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز بیستم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دولتی  
حسب العاده برای ملکه شجر الدر قسم یاد نمودند و مشاورانها بعد از ملاحظه  
اداء تکلیف از لشکر و رجال مصر جلبر را بتشریفات گراچه و خواجه نفیس بخوانت

# خیرات حسنا

۱۰۱

باموال بسیار و نفوذ بی شمار و از روز بختش نمود و لے چون خبر سلطنت او  
بشامات رسید اهل آنجا سخت منکر شدند و در ایقناب شام بامصر برآه موافقت  
نرفت و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عز بن صاحب حلب اطلب  
کردند و هم سینه عیاشی خلیفه از بغداد بآن ملک منثور فرستاد که  
این چه داری سنجیف است و عقل ضعیف که زنی را بر یک مملکت بزرگ او سپرد  
پادشاه داد او را پدید و در این وقت جماعتی بجزیره امیر عزالدین ایبک ترکمانی  
که از معتبرین ایشان بود بسپهسالاری انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه  
برگزیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و منعت خلیفه از عراق بمصر رسید  
عاقبت سپاه مصر نیز از مقام دکن و لنجواهی ملکه عصه الدین ام خلیل شجر الدر  
آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشارالیهام امیر عزالدین ایبک سابق  
الذکر را بشرفا زنا شوئی اختیار کرد و پادشاه خود را بوی تقویض نمود  
و تمام مدتها استقلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد روز بود و عزالدین  
ایبک را در شهر ربیع الآخر سال شصت و چهل و هشت هجری بمکه الملک المعز  
لقب داده باشعار و موکب دستکاه و طظاراق سلطنتی سوار ساختند  
و این اول ظهور دولت اقبال مالیک است در مصر و این ایبک قره قیفت  
سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از مالیک را خوار نمود و جمعیت ایشانرا  
پراکنده ساخت و فلان و بیدرس که هر دو از مشاهیر شیخان مالیک بودند  
و مرد و بعدها سلطنت رسیدند از خوف ایبک بشام گریختند و هم  
گروهی بشمار از ستمکاران و خونخواران بوی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر  
بقتل او اقدام کرد و در روز چهارشنبه بیت چهارم ماه ربیع الاول سال  
شصت و پنجاه و پنج در حاکم جام جام نوشید و جهت اقدام شجر الدر بقتل  
شوی خویش آن بود که بوی گفتند ایبک دختر بدو را بدین او صاحب فولاد  
خطبه کرده است و عزه منرا و جت او را در غیرت شجر الدر از این معنی در پنجاه  
آمد و یک روز که ایبک از چوکان باز میبازگشته بشام رفت سنجی جوهر را  
که غلام محسن طواشه (خواجگه سز) بود با جمعی از خدایان بشام فرستاد تا کات

# خیرات حسنا

۱۰۹

اورا اتمام کردند و در کماز شب انکسیت و انکسیریه اورا نزد امیر غزالی حاکم  
 کبیر فرستاد و بفرمود تا بسطنت مصر برسد از ائمه عزالدین جران نکند و چون  
 این داستان انبشار یافت غلامان معزالدین ای بیگ مقبول بقصد قتل  
 شجرالدین کردند و مخالفان صالحه که در خردان ملک صالح بنم الدین اوردند  
 سابق شجرالدین بودند بجز است و حمایت او برخواستند پس آراء کبراء بر  
 سلطنت نورالدین علی بن ای بیگ قرار گرفت و اورا الملك المنصور لقب  
 داده در حاکمی که پانزده سال ان عمرش گذشت بود بجای پدر نشاندند و  
 شجرالدین از دار السلطنه بسوی بروج احرر نقل نمودند و خدا امری که با شجرالدین  
 بر قتل معزالدین ای بیگ هداستان شده بودند بردار کشیدند و کفر  
 جوهری که سردسته قتل بود قرار کرد و بعد از چند بدست افتاد و مثل سایرین  
 بدار زده شد و خانه صاحب بهاء الدین علی بن جنار انیز که وزیر شجرالدین بود  
 بیاسیانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از وی  
 بگرفتند و بعد از چند نماز ای بیگ معزالدین ای بیگ با هم متفق شده علم الدین  
 سنجری را که پیشکار و انا بیگ ملک منصور علی بن ای بیگ کرده بود  
 بگرفتند و بجای او اگای مستغرب صالحی را انا بیگ و مقرر دادند و در  
 شانزدهم ربیع الآخر همین سال شصت و پنجاه و پنج شجرالدین بقتل آمد  
 و جسدش بنجای بروج احرر افکند شد پس نعش او را بمنزله ارپی که خود در زمان  
 حیویش ساخته بود حمل دادند و بخاک سپردند

## شراحد

بروزن سزاقه زنی بوده است از قبیل همدان که در حضور حضرت امیرالمؤمنین  
 علی علیه السلام اقرار بر زنا نموده و رجم شده است و شراحد محدثه بوده است  
 مکانه بام سهله

## شرف خانم

بنابر مخطورات تذکره قطب دختربیل بیگ از ترا دشیخ الاسلام  
 عاشرافند است که صاحب کتابخانه و از شعرای علما بوده مشاوالها خاتمه

# خیرات حسنا

۱۱۰

ادب پیر و فاضل منا جانے است کہ دکن ذکرہ فطین مسطور شدہ و صورت آن

از قرار ذیل است

یا اللہ کلم مسخنی احسن اہلہ	کرم و لطف کے حقہ فراوان اہلہ
نعت مرثیہ منا جاو سنائتک	سبب مغفرت اینت فہورد ہوان اہلہ
اکلام نیک و بد کج و شر بالجلہ	بیلد پر و علم لدن پشیم قہ اہلہ
جلہ از باب کمالک نظر نند بلوم	نقد و وارایہ نقصان پنهان اہلہ
وزن و معنی دیکرا اولیہ عار شرفک	شعر نیک منخب خیرت حسنا اہلہ

الحق این زن را مرثیہ ہای عینا از است کہ ز پورد ہوان او محسوب میشود  
قول شد رسال ہزار و دو بیت و بیت و چہار اتفاقا افتادہ است

(بوشناق) شریفہ خانم

منسوب بایانک لوپین است صاحب ماثرو بئالک مردان بودہ و بمرحہ  
و دلیر شہرت نمودہ چنانکہ در اوراق و صحایف ذکر او کردہ و کفہ اندان  
زن در جنگ منتنگر و کظاغیان بر ناحیہ لوپین اسپیلاہم سنا پید ہونند  
مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شدہ چند تن را بدست خود بکش  
و در ازای این ہند و کث عثمانی مبلغی انعام بایک قطعہ نشان مجیدہ  
با و اعطا کرد و این در بیست و دویم ماہ شوال سال ہزار و دو بیت  
و نود و ستہ بود

مشہد

دختر محمد بن الشیخ علی الترقا ہے است کہ در علم حدیث مهارت داشتہ  
نزد عبد اللہ بن علی الصہابی استماع و تحصیل علم حدیث کردہ در انبیا و  
ابن حجر ذکر او شدہ در سال ہفتصد و ہشتاد و ہفت ہجری و وفات

نمودہ است

سغانین

بنا بر مسطورات کتاب تزئین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفہ  
عباسیہ بودہ و کمال ذہان و انباز نمودہ شعر ہای شیرین میسرودہ بدش

از کتبہا

# خیرات حسنا

۱۱۱

از سیپه‌های سناکن در یکے از در محراب نشام و خود کشتی از آده و وقتی  
منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بیاحت باغات و درها  
اشغال داشته کوبند متوکل رؤف بی با یکے از زندهای خود بدو که شغایین  
در آن بسر میرد رفت و او را دید و مننون صباحت و ملاححت او کردید  
از پدرش پرسید این دختر با نام چیست گفت شغایین خلیفه کنای شغایین  
قدری آب برای من بیاور شغایین گفت سید ایچے کرد را پنجاست از  
دینا چهر است و لایق شمانیت اگر بیجا خود میتوانستم شمارا سیراب کنم  
بلا مضایقه آن واقدا میگردم پس از آن سرعت رفتن جابو نفره آب کرده  
او را خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید نگاه خلیفه  
بشغایین گفت اگر من تو را خواستگار بی کم را چه خواهی شد او گفت  
اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مثال آن چون حال از آن هر چه ندارد

البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

گفت ایچے اوائل الامر حینا      ثم لما ملکت صرحت عدوا  
این ذاک السرور عند النلا      صار منی تجنبا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق جا بر تو قن چاک کند بعد  
از آن بشغایین گفت امروز بکاره بگردم از و با من باش که در بند  
مهرت شغایین او را بفرزد پرورد و بر او احترام بیفزود خوردن  
و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد مشا الهما  
عودی برداشت و بنای تعین را گذاشت و ابیات ذیل را بر خواند

یا خاطب لمت المودة مرحبا      و عیفا اولک لاعد منک خاطبا  
انا عبده طوالک فاشرب واسقنه      و اعد لک منک عن جلیسک اذ ابی  
قدوالذی رفع السماء ملکین      و ترک قلبی فی هوالک معذبا

از این اشعار میل و رغبت او بمتوکل معلوم شد و بر حسب خلیفه بدین  
دو آمد و خلیفه او را تزویج نمود و محبوبه و گزیده ترین زوجات متوکل

گردید

شعراء

# خیران حسانا

## ۱۱۲ شعشاع

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلاً از قبیلہ بنی اسلم و بقولے از  
ظایفہ بنی ماسکہ بود عرب بودہ حسان با و ما بل و مغنون کردیدہ اورا  
بزنی خواستند و ام فراس در خنر حسان از بطن این زن بوجود آمد است

## شعوانہ

از قرآن یکہ در نجات الان مولانا جاجی مسطور است و چنانکہ در طبقہ  
امام شعرا نے نکاشدہ شدہ این زن کہ در او اخوانہ و دویم ہجرے زندگانے  
مہمودہ دارای مقام ولایت بودہ زنان ناموعظہ و نصیحت میکردہ و  
بہ الحان خوش سخنان مؤثر می گفتہ از فرط دوستی بنجد امیر ہستہ و میگفتہ  
میل من آزا است کہ انقدر بگریم کہ آذر دیدگانم نمائند پس از آن بدرجہ خون  
از چشمانم جاری شود کہ در بدنم عضو نمائند کہ خون در آن باقی مانده باشد  
زقاد و اہل مجلس <sup>عال</sup> او حاضر می شدہ اند از اکابر اولیاء اللہ فضیل <sup>ع</sup> بنی  
بزبارت و ملاقات شعوانہ میرفتہ و آرزوی فیوضات قدسیہ آن محضراً  
مینمودہ در ملازمت مشارالہا کرمیہ بودہ است و قتی از او پیوستند  
تو از خدمت و مصاحبت شعوانہ چہ دیدگ و بچہ فیض رسپند رجواب بگوید  
از وقتیکہ من باہن سعادت نابل کشرام حبہ نیا از دل من خارج شدہ  
بہت روزیہ غم نخورم بزکان اہل دنیا بنظر من <sup>عظ</sup> ندانند و مؤمنین  
بحقیر و بیقتد رہی بینم بالجملہ شعوانہ در سال یک صد و ہشتاد و ہفت  
ہجرے در مکہ معظمہ زادہا اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً و اوسراے

## قرب پیش گرفت

## شعبک

نادر مقتدر باللہ عباسی است و پیش در عنوان ام مؤمنی و در تحت لغت  
سیدہ ذکر ہے از و شدہ از جوار ام ولدہ عنصند خلیفہ بودہ پسر از جلوس  
پسر مقتدر عبسند خلافت برسیدہ ملقب شدہ در او اخو عمر علت  
استہفا و ناغاض کردیدہ و پسر از وقوع خلع و قتل مقتدر مرزا و

# خیرات حسنا

۱۱۳

شدت کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی  
فاخر بنام خلیفه او را احضار نمود و از ناه غرض و طمع باز آرد و ایضا او  
پرداخت و سرازیر و پرا او بخت و فاقش در سال سپسند و بیت و یک بجهت  
واقع شده و در مصافحه در مقبره که مخصوص خود او بوده مکتون شده

## اسم شفا خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بند عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صحابه  
هنکام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم  
این زن نزد حضرت آمنه بنت وهب بوده و علاقه و کد خانم پیغمبران را  
که عبارت از خواهر و خاتمه و حالات عجیبه نورانیته باشد در مشاهده  
مشاورت نموده بدینجهت اسم او در کتب سیر مندرک و راست

## شفا

اسم دو نفر صحابه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی شهاب  
و او شفا بنت عبد الله بن عبد شمس القریشیة العدویة و صاحبه رقیه غله  
است که در زمان جاهلیت بر ای رفیع ناخوشی سرخچه یا مملک منتر میخواند  
و شفای بنت عبد الله در رعایت احترام و اکرام سیدان نام حضرت رسالت  
پناه صلی الله علیه و آله نهایت مبالغت آمیز نموده و آنحضرت در خانه  
مشاورانها قبول میفرمود بنابرین شفا فرایض مخصوص وجود مبارک آن  
بزرگوار در خانه خود تربیه آده و آن قریش در خانه او آده شفا بود تا مرگ  
آنرا بگرفت در تاریخ کامل در آنجا که ذکر سیره عمرینما ید مسطور است  
که شفا بنت عبد الله چند تن را در راه دید اهسته و نرم قدم بر میدارند  
طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحركات رنایگان  
مشبه است و رسیدن آنها چه گمانند گفتند اهدانند گفت کان والله  
عمر اذا تکلم اسمع و اذا مشی اسرع و اذا ضرب باوجع و هو والله ناسلحنا  
یعنی بنده اسم عمر هر وقت سخن میگوید حرف او شنیده میشود و گاه راه رفتن

# خیرات حسنا

۱۱۴

بشركت قدم مینزد و هنگام زدن بدرگد میآورد پس اوز اهدا حقیقی بود  
(ست) شفر آء

دختر سلطان مصر ملك ناصر حسن بن محمد فلا و وز است که زوجہ امیر روس  
بوده دارالت الشفراء یعنی خانہ ست شفر آء یک وقتی از ابنہ غالبہ  
مصر شمرده میشد و مقبرہ بی در خط خود ذکر آن کرده است مشارالہا  
روز شنبہ بیت و هشتم ماہ جمادى الاول سال الفتنہ بود و یک  
هجرے در گذشتہ است

## شفر آء

دختر مسلم بن حلیر الطاہرے و از زوجات عبد الملك خلیفہ اموی بودہ  
بقول ابن ابی جزیرہ مادر پدر این شفر آء دختر عبد الله بن جعفر الطاہر  
میباشد

## شقیقہ

اسم مغنیہ است از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است  
این بیتی که در دیوان خاستہ دیدہ میشود و میگوید  
لو كنت من مازن لم تشج ابلی  
بنو اللقیطہ من ذہل این شیبانا

میباشد بنجای بنو اللقیطہ بنو الشقیقہ شود چه مشارالہا منظور است  
نه بنو اللقیطہ و در پنج خاں از مناسبت نیست کہ بگویم بنو اللقیطہ و عرب  
منسوب بدختر ہے هستند کہ حدیث بن زید و رسالے کہ جماعت و محطہ معلوم را  
هلاک می نمود پیدا کرد و چون لقیطہ از النقط است النقط بمعنی پیدا کردن  
و دریافت نمودن باشد با این اسم معروف شد حدیثه قنیش و جستجو کرد  
و پذیر لقیطہ را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مروان نام داشت و  
چون از نگاهداریم و رسا پندن قوٹ بدختر خود عاجز شده بود او را  
نموده حدیثه لقیطہ را خواستگار ہے کرد و عصم او را بزینہ بجزینہ داد و اولاد  
او معروف بہ بنی اللقیطہ شدند و این در اوقیانوس منسطور است



# خیرات حسنا

۱۱۵

## شقیقه

صحابتہ بودہ است ازینہ مازن و بقول ابن اثیر خواہر شمس بنت مالک  
القحطانیہ میباشد و این مرد و خواہر حضرت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ

و سلم بیعت کردند

## شکر پارہ

از زینتہا ہے است کہ مصاحبت و منادمت سلطان ابراہیم عثمانی را داشتند  
و برای سلطان داستان نقل میکردہ بعد از حد خود تجاوز نمودہ و در امور  
ملکہ مداخلہ کردہ و بیوسطائباع و کسان خود از مردم رشوہ ہا گرفت رفتہ  
رفتہ مطلب آشکار شد و ابتدا مہد علیا کو سہم والدہ اورا تعزیر و تہنیکہ  
نمود و بعد ہا مرانبتہ و محض سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و  
خراج بلدا و ضاد رکشت روز سیم ماہ جامہ ای اولی سال یکہزار و پنجاہ  
و ہشت بود کہ شکر پارہ را غفلت گرفتند و در قافی گذاشتہ بجزیرہ ساقز  
بردند و از آنجا بہ ابریم نفی کردند گویند احمد اغانا نام مامور اخراج و ایضا  
او بمحل منور بودہ و چون پیچہ و ناگان اورا گرفتہ و حرکت داد شکر پارہ  
تخرج و اہ نہ داشت با احمد اغانا اظهار کرد او شیصدا فخر باوداد شکر پارہ  
چون نظرش بیکرتبیر بنمود میطورہ افتاد از خوشحالے دامن احمد اغانا بوسید  
و ہر دو بیکر بہ دعوا آمدند بالجملہ بعد از نفی و تبعید شکر پارہ حکم شد اموال  
اورا بطور مصادرہ ضبط کنند در خان والدہ (اسم کاروانترانیتے  
اسلامبول) در اطاپے شانزدہ صندوق از اموال او پیدا کردند کہ ہر  
مملو از خواہر و سہم و ذر بود از خانہ شکر پارہ ہم دوپست و پنجاہ کپک پول  
نقد و اجناس بسیار بیرون آوردند و چون جملہ مال اورا بحضور سلطان  
ابراہیم بردند نہایت منجیب شدہ گفت ہی کافر پیش من قسم مینجورد پول شام  
شب ندارم بپہن چہ میکنے از و بدست آمدہ ہر اینہا مال مزانت

## شکبہ

ادبیر بودہ است اندیشی منسوب بہ شکب بر وزن حلب و آن ایالتی بودہ

# خیرات حسنا

ع ۱۱

در ساحل دریا و میافسیان محل ناشهر قرطبه که در آن وقت پای تخت  
اندلس بود هفت میل است اسم او پیر مشاور الهماعاوم بنیت هینقد  
معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطورہ در ذیل که از ثنا بیافکا  
شکیت است در جہ فضل و طبع او بدست آید

قد آن ان تکی العیون الایبہ	ولقد ادعی ان الجحاده ناکبہ
یا قاصد المصر الذی برحی به	ان قدر الرحمن رفع کراهیه
ناد الا پیر اذا وقت بیابہ	یا راعیا ان الرعیۃ فانیہ
اسئلها هملا ولا مرغی لها	وترکمها نصب السباع العادیہ
شلب کلا شلب کانت جتہ	فاغادها الطاعون نار احامیہ
خافوا و ما خافو عقوبۃ ربهم	والله لا تخفی علیہ خافیہ

## شموس

اسم چهار نفر صحابته و یکی از نادانان انصار است که ابو مجن الصحابی باو تصوف  
داشتند و چون هیچ راهی نداشت که بیدار او تا بل کردد ر جنب خانه شمس  
در نماز که میساختند تن بعلکوم زداده که گاه گاه از روزی که آنجا آمد  
روی مشوقه خود را بر پید و چون این دولت او داد است میداد این شعر  
میخواند

ولقد نظرت الی شمس و دقنہا حرج من الرحمن غیر فلیل  
اخوالا من شمس ربیع شمس و بید و بجمہ شکایت بود عمر ابو مجن را  
فنی کرد و پوشید بنیت که ابو مجن چه در زمان جاهلیت و چه در ظهور  
اسلام بشجاعت و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرا را به بشر بخرداشند

واوست که میگوید

اذا مت فادفتی الی جنب کرمت  
ترقی عظمی بعد مو فی عرفی  
ولا تدفنتی بالفلاة فانتفی  
اتخاف اذا ماتت ان لا ادوفیها

# خیرات حسنا

۱۱۷

عمر او را چند بار حد شرب بنمزد و سودی نداشت و رشادتی که از او در جنگ فادسیر بظهور و رسید مشهور است و سعد بن وقاص پس از آن جلالت و مردانگی او را فواخت و توبه داد ایا او حقیقتاً توبه کرد یا نکرد خدا داناست در سرکان توبه گرگان که از منتهای امکان شمرده میشود بظاهر قریب منراوی است گویند قبر ابو مجن است مکنز جای است که بان صفا باشد در بهار و تابستان حضرت اشجار و اراضی و جریان میاه و انهار و وضع جبال مثالی بنظرها میسرساند که نکاشتنی و رسم کردن بی است درد و فصل منور قریب چهل نفر در پیش بر سر آن منرا جای دارند و با اصطلاح خودشان حال می کنند و غالباً چون آنها را دست و پایی بمل و مانی بیت با سبز خانگی ساخته و سجاده در زیر درختی انداخته بچپال بسر میگردانند و از پیر و توان گفت که راستی آن منرا و قبر ابو مجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن او خبر میدهد و اهل سرکان و توبه گرگان در پیشه نهار اسوده دارند چه بچهره اغلب اند و اعانت فقره را طالب

## شاموس بنت قیس

مادر ام المؤمنین سوده بنت زکریا بوده است کما فی الصحاحیف

## شمس الملوك

دختر ناصرالدین محمد بن ابوالهیم بن ابی بکر بن یعقوب بن الملك العادل بوده و در انباء ابرج حبر درج و وفیات سال هشتصد و ستر ذکر او شده مشارالها محدثه ایت شامیه و از زینب بنت الکمال روایت کرده ابرج حبر از واجازه داشتند وفات او در ماه شعبان سال مذکور اتفاق افتاده است

## شهباز

دختر شهباز خان دنیله از بزرگان ایران و امیر صاحب سلطان بوده و پورهنها او است و طبع خوشی داشته و با عی مسطور در د بل را در مدح مرحوم حنیف پیرزا ابن خافاز مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه

کفایت

# خیرات حسنا

۱۱۸

گفته است

شهرزاده حسن دلیر و لشکرشکراست

شهرزاده خوب روی شیرین سخن است

در باغ شهنشاهی خواما رستگراست

در کایشن خرویی کمال پاسبان است

شهادة الکاتبه

شهادة بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الابری است که در علم و درایت  
 و حسن خط و کتابت مشهور و در علم حدیث ما هر و عالیة الاسناد و بجهت  
 علو اسناد او خلقی کثیر از او اخذ حدیث نموده اند جدا علاوه او عمر  
 بنوزنگری معروف است ابن خلکان گوید شهیده از ابو الخطاب فضری  
 احمد البطر و ابی و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحة النعالي و طلحة بن  
 محمد الزینبی و ابو الحسین علی بن الحسین بن اویس و ابو الحسین احمد بن عبید  
 القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال آنها  
 از مشایخ فضلای مائة ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفتن و از وزیر بیار  
 استناد نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفتن اند هم در آن عصر  
 صیت اشهار او به اکاف و اقطار رسیده بود پس از آنکه سنتش از خود  
 سال پنجا و ز کرد روز یکشنبه سپرد هم محرم سال پانصد و هفتاد و چها  
 هجری در بغداد داعی حق و البیک اجابت گفت امثال پدرش ابو نصر در روز  
 جمع بیست و سیم ماه جمادی الاولی سال پانصد و شش و صد و یک گذشت  
 است

از اعیان ادبای عصر شهیده الکاتبه علی بن محمد بن یحیی ابو الحسن الدینبی  
 که بجهت انساب او به المقتنی لامر الله از خلفای عباسی ثقت الدوله لقب یافته  
 و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکبر و مکر و سر داشتند و از آنجا که  
 ابتدا ملازمت خدمت ابو نصر پدر شهیده را داشتند لهذا امثال او  
 شهیده را بزبان او داده و ولادت ثقت الدوله در سال چهار صد و هشتاد و پنج

# خیرات حسانا

۱۱۹

ہجریہ و وفات او در روز تہ شنبہ شانزدہم ماہ شعبان سال پانصد و چلوقتا و افتادہ چون در گذشت در کھانخانہ کرداشت اورا دفن کردند بعدھا کہ زوجہ اش وفات نمود بقعة الدولہ را نیز از آن خانہ نقل کردہ ہر دو را در یک محل دفن نمودند

## شہداء

بنت عمر بن احمد بن ہبہ اللہ احمد بن یحییٰ بن جرادة العقیلی الجلی است کہ سیدہ حلبیہ مشہور بودہ و پیش ازین در حرف سپین اشارت بدان رقعہ در حکایت لیلہ شیصد و بیست ہجریہ در حوزہ درس فاضل کاشغریہ حاضر شدہ و ازو اخذ علم نمودہ و از ثابت بن شرف و سایرین اجازت گرفتن صلاح الدین صفیکہ در کتاب عنوان التکر کو بد استناد من علم الدین نزد سیدہ حلبیہ شہد درسخوانندہ و بہ کفایت مشارالہا برای ما از محدث مشہور شیخ حافظ ضیاء الدین عجمی بن بدیر بن عبدالموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کہ از حافظ مشارالہ نقل حدیث برای ما نکرد و وفات سیدہ حلبیہ در سال ہفتصد و نود در حلب اتفاق افتادہ گویند این زن بعد از وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نمودہ و بیکر لباس

فاخرین پوشید

## شہداء

در جلد ششم افغانی ابوالفرج اصفہانی گوید شہدہ مادری غاتکہ منسوب است کہ ترجمہ حال او در حرف عین بیاید و او جاریہ و خوانندہ مشہور و لیلہ بن یزید امویہ بودہ است

## شہداء

دختر یزدجرد پادشاہ عجم از بزرگان زنان عالم است حق تعالی او را بہترین عظیم اختصاص بخشید کہ امامت ادراک کند و قرار دادہ و نہ امام معصوم کہ ہر یک در عہد خویش قلب عالم امکان بودہ اند و اینک واپسین ایشان حضرت بہکرم و عود و خلیفہ اللہ فی الارضین و جنتہ علی الخلق احمد بن است

# خیرات حشا

۱۲۰

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن محدثه  
عالمی مقدار علی بن ابی طالب و سید الشاجد بن علی سلم گفته اند

وان غلاما بین کسری و هاشم

لا فضل من بنیت علیه التمام

از باب خبر و علماء تابعی و اختلاف است در اینکه حضرت شهر بانو  
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بآن اسیری صورتی  
که از هزاران ازادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند  
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند  
و جمعی هم گفته اند باین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را معین کرده اند  
گویند و قتی که زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای  
پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بانهای معایر رفتند  
و در راه تحصیل اذن شوهران بسیار بود از آن مدینه صدافها  
بمخسبیدند و پردگان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از  
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات بزد بود کسری در عهد  
خلیفه ثانی بمدینه رسیدند باین اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها  
تقوم مینمایند کرد قاهر کن و اغلب آنهاست بمانند تقسیم شو  
حضرت شهر بانو از آن حکم ماثور گردید و بر بنای اعلای خویش خسر  
پرویز بن بان پهلوی بدگفت که اگر او بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله  
تو همین نمیکرد کار باینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی بنید انت گمان  
کرد با و دشنام داد و از در طیش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی  
صلوات الله علیه فرمودی از حکم تو از رده شد و بجد خود پرویز  
نقدین کرد و حکم الله در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند  
غیر این است که صادر شد مگر بخیبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
که گرامی هر قوم را گرامی دارید اینان شاهزادگان قادیسیانند  
حرف مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور مینمایند داشت خلیفه

گفت

# خیرات حسنا

۱۲۱

گفت پس تکلیف چیست یا ابالیکن فرمود خود ایشانرا مختار میباشد خت  
ظاهر کثیرا بر کتیبند از سهم او در غنیمت محسوب گردند و در بعضی از اخبار  
در بیستام مابین حضرت شهر بانو و امیرالمؤمنین سلام الله علیه حاو  
گذشته است و لوجی که در بناء مشهور واقع در کوهسار مابین جنوب  
و مشرق بمکه است در شهر بانو بنظر رسیده بصورت آن مجلسه جمله  
مستحکم است و در خبر معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسپران  
و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجم میگردد و مطالب از طرفین معلوم  
میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیرالمؤمنین علیه السلام  
از دختر بزرگوار پرئید پدید آمد چون وقت را نامساعد دید و اقبال نادر  
زوال یافت چه میگفت گفت میگفت چون بخت برگردد هلاک درند بر باشد  
اذا ادبرت الدنيا كان الحتف في التفسير باربع حضرت شهر بانو چنانکه در  
اخبار بسیار رسیده است بحال نفاس در گذشت و ضوان الله علیها و  
اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبدالرحمن بن الجوزی گفته است زبید  
یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادری حضرت  
سجاد را بزنی گرفت خطی است شیع و غلطی فاحش و محمد زهنی افند که مؤلف  
مجموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهر بانو میگوید وی دختر آخر  
اکاسم ایران بزرگوار است که در فتوحات زمان خلافت عمر فاد و خواهر  
خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و  
استیلا نمود و از علی بن ابی طالب زین العابدین بوجود آمد در ربیع  
الابرار و سیره جلیله و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مندرک است  
که بزرگوار است در دختر داشت یکی بعبدالله بن عمر بود بکره محمد بن ابی بکر  
و دیگر بکره حضرت حسین بن علی علیه السلام صحبت و هم بتر شد از آن دختر  
که در خانه عبدالله بن عمر پسر قزوق بود سالم بر عبدالله و ولادت یافت  
و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد در وجود آمد و از آنکه  
بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیه السلام بود حضرت سید الشاهدین

# خیرات حسنا

۱۲۲

زین العابدین علیہ السلام ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع و اقران فائق گشتند اما به مدینه که از استیلا دسراوی و اسفراش جوارحی احتراف از داشتند سپردن کار بخیبت نمودند

و در بعضی از کتب اسم مادر حضرت زین العابدین علیہ السلام غزاله یا سلا یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافاتی نخواهد داشت زیرا که شهر نایب اسم اصیل آن مخدیره و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی است و مخصوصاً معمول بلکه مستحب است که بر دکان را تغییر اسم میدهند و نایب مجدد میکند آرند و حضرت شهر نایب را بالبدیهه در صورت نسبت با سلامتنا مکتب بردگی داشت اگر چه در معنی بر هر ازاده پردگی مقدم بود

و شهر نایب را  
شاه جهان و شاه  
زنان نیز خوانده  
اند

## شیما

دختر حلیمه سعدیه شیما خواهر رضاعی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفراطی به آنحضرت داشتند و از آن بزرگوار گفتند است  
یا ربنا ابق اخیه محمداً حتى اراه یا فعلاً و امرأاً  
ثم اراه سیداً مسوداً و اکبت اعادیه معاً و الحمد  
واعطه عزاً یدوم ابداً

شارا ایها هم زمان شباب و کولک و هم او از بیعت و نبوت و هم یا  
قلب و فتح و فیروزیه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زاد پدیه  
و از جزوه مسطوریه در ذیل وارد وقت گوئی که آنحضرت بجهت مشغول ساختن  
آن بزرگوار سروده

هذا اخیه لم یولد له ابی ولیس من نسل ابی و عقی  
قدینه من مخول معقی فانم اللهتم فیما نبی

شیما بمعنی خال دار است و لقب شارا ایها بوده است شرح داده

تاجدار است

# حرف الصاد

مناجاة



# خیرات حسنا

## صاحبة الجمل

اشارة بغايشراست وکلام مجيز فنام حضرت رسول صلى الله عليه وآله  
 که خطاب بزوجات مطهرات کرده فرمودند ليت شعري اينکون صاحبة  
 الجمل الاديب تخرج فثبنيها كلاب الحوئب ودر وقت جمل که نزد اهل  
 خبر معروف است رجال يني ضبته اين رجز ميچوانندند  
 نحن بنوضبته اصحاب الجمل ننازل الموت اذا الموت نزل  
 والموت اهل عندنا من العسل

چون غايش در وقت جمل بر شتر نوبه که عيگر نام داشت سوار بود و مخصوص  
 مین و قعه از شتر را به او اهدا کرده بودند ان وقت را وقعه الجمل و غايشه  
 صاحبة الجمل گفته اند  
 صاحبة الروط

آنچه از اقوال ارباب سيرت فاد ميشود صاحبة الروط يا يكي لقب قبيلة  
 ابي صيفي است که در باب استسقاء جناب عبدالمطلب خواجه ديده و از  
 آنجهت او را صاحبة الروط يا گفته ديگر عاتکه بنت عبدالمطلب است  
 که او نیز خواجه در باب وقعه پد بخود ديد و از آنرو با بر لقب ملسب گويد  
 صاحبة النعام

گويند زني فتيرو بيگر در احيا عرب بوده که اهل قبيله او را کفالت  
 مينموده اند و زني در صحرا شتر مرغی ديد صمغی فليظ که آنرا صغر و مرغی گویند  
 خورد و کلوي او را گرفت از حرکت بازمانده و خوا بيگه زن بچاره گمان  
 کرد شتر است او را گرفت با مخرج خود بد زخمي گشت و بقبيله آمده شاد به  
 گمان به او از بلند گفت بعدها در هنگام نفل و کوچ به اخانت شما معنا  
 نخواهم بود خود شتر به بچنگ آورده و احوال خود را با آن حمل خواهم کرد  
 و زير بار منت شما نخواهم رفت چو از آن باز بطرف شتر مرغ متوجه شد  
 اتفاقا شتر مرغ آن لغه گلو گير را بلع کرده و راحت شده خود را بنحو  
 از بندها ساختد و فتر بود ضعيفه چون اينحال بديد بحالت تعجب و شامف